



کرخ

مرکز تشیع در بغداد

محمدعلی جاویدان

عباسیان با تکیه بر محبوبیت آل رسول(ص) و با کمک ایرانیان به قدرت رسیدند. اولین خطبه دوران قدرت این خاندان در کوفه خوانده شد.^۱ اما این شهر با آنکه در روی کار آمدن عباسیان مؤثر بود به خاطر نفوذ علویان در آن، مرکزی امن برای این حکومت نوبا نبود؛ لذا سفاح از کوفه کوچ کرد و در شهر «قصر ابن هبیره» که با کوفه هجده فرسخ فاصله داشت^۲ مسکن گزید.

ابن هبیره فرماندار عراق از جانب مروان دوم -آخرین خلیفه اموی- بود. او در این شهر که مرکز حکومتش بود قصری بنا نهاد. اما در زمان حیاتش بنای آن تمام نشد. پس از سقوط بنی امیه سفاح -اولین خلیفه عباسی- بعد از بیرون آمدن از کوفه در آنجا اقامت کرد، و ساختمان قصر را به پایان رسانید و آن را به نام جدش حضرت هاشم(ع) هاشمیه نامید. اما مردم همچنان این شهر را به نام گذشته اش می خواندند، و از این تغییر پیروی نمی کردند. این مسأله خاطر سفاح را رنجیده می کرد^۳، و بدین جهت از آنجا کوچ کرد و در برابر آن شهری دیگر بنا کرد و آن را هاشمیه نامید ولی در آنجا هم نماند. این بار در سال ۱۳۴ هـ ق شهر انبار در جانب چپ فرات و ده فرسخی غرب بغداد را به پایتختی برگزید^۴. این شهر قدمت داشت، و ایرانیان آن را فیروزشاپور و یونانیان پریسایر می نامیدند، و آن را از بناهای شاهپور پادشاه ساسانی می دانستند^۵. سفاح در این شهر مسکن گزید، و آن را هاشمیه نام نهاد، و در آن قصرهایی بنا کرد. وی دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۶ هـ ق در همین شهر مرد، و همان جا مدفون شد.

منصور دوانیقی -دومین حاکم عباسی- در همین شهر بر سریر قدرت نشست؛ اما در آنجا نماند، و به شهری که میان کوفه و حیره بنا کرد و آن را هاشمیه نامید تغییر مکان داد و آنجا را به پایتختی انتخاب کرد^۶. ولی دو عامل مهم موجب پشیمانی او از این کار شد:

اول طغیان گروه افراطی و تندروی راوندیان در این شهر بود که او را با خطری جدی روبه رو ساخت و وی با تحمل مشکلات زیاد توانست از این خطر نجات یابد.

دوم اینکه شهر در مجاورت کوفه بود، و او از مردم این شهر که محبت آل البیت داشتند، ایمن نبود^۷. لذا درصدد



۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۲۵-۲۲۸ و ۴۲۸ و ۴۳۰-۴۳۱
۲. بلاذری، ج ۳، ص ۴۸۷؛ یعقوبی، ج ۳، ص ۸۳ و اخبار الطوال، ص ۳۷۰.
۳. یعقوبی، البلدان، ص ۳۰۸، ج لیدن، جلد هفتم از کتب جغرافیایی عربی و بلاذری: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۰.
۴. معجم البلدان ۳۸۹/۵، ج بیروت، ۱۳۸۸ هـ ق؛ و مقایسه کنید با: لسترنج، سرزمین های خلافت شرقی/ ۷۷.
۵. معجم البلدان ۲۵۷/۱ العیون و الحدائق/ ۲۱۱.
۶. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب/ ۳۷.
۷. طبری ۷/ ۴۷۴ و ۵۰۴-۵۰۶، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم؛ البلدان/ ۸، ترجمه فارسی.
۸. طبری ۷/ ۶۱۴؛ تجارب السلف/ ۱۰۶، ج عباس اقبال.



۸. البلدان / ۹ ترجمه دکتر محمدابراهیم آیتی.
۹. طبری ۶۱۸/۷؛ ابن جوزی، مناقب بغداد / ۸، ج بغداد ۱۳۴۲ هـ ق و ابن اثیر، الکامل ۵۵۹/۵.
۱۰. البلدان / ۹ ترجمه فارسی؛ تاریخ بغداد / ۶۷/۱، افست بیروت؛ المنتظم ۷۴/۸، ج بیروت ۱۴۱۲ هـ ق.
۱۱. البلدان / ۷-۸، ترجمه فارسی.
۱۲. تاریخ یعقوبی ۱۰۹/۳، ج نجف ۱۳۵۸ هـ ق.
۱۳. طبری ۶۱۹/۷؛ احسن التقاسیم / ۱۲۱، ج لیبدن؛ معجم البلدان ۱۴۵۸/۱، تجارب السلف / ۱۰۷.
۱۴. البلدان / ۹ ترجمه فارسی، مقایسه کنید با: تاریخ بغداد / ۷۲/۱.
۱۵. تاریخ یعقوبی ۱۰۹/۳، تاریخ بغداد ۷۴/۱؛ المنتظم ۷۶/۸.
۱۶. البلدان / ۹، تاریخ بغداد / ۷۵/۱، المنتظم ۷۶/۸-۷۷.
۱۷. طبری ۱۱۷/۹؛ معجم البلدان ۴۵۹/۱؛ تاریخ الاسلام السیاسی ۳۷۲/۲.
۱۸. هشام جمیط: کوفه، پیدایش شهر اسلامی / ۳۸۴، ترجمه سرومقدم.
۱۹. البلدان / ۱۲، تاریخ بغداد / ۷۶/۱.

می شد^{۱۵}.

بر هر دروازه گنبدی بزرگ و زرنگار ساخته شده بود، و پیرامون آن نشینها و تکیه گاهها قرار داده بودند که هر کس آنجا می نشست بر بیرون دروازه ها و هر چه به سوی شهر می آمد، مسلط و مشرف بود^{۱۶}. در واقع اینها کار برج دیده بانی را انجام می دادند. راههایی ساخته بودند که می شد سوار بر اسب تا بالای گنبدها رفت. هر دروازه دری بزرگ و آهنین داشت با دو لنگه عظیم که جز گروهی از مردان به بستن و باز کردن آن توانایی نداشتند.

شخصی که از بیرون قصد ورود به شهر را داشت، ابتدا به خندق می رسید که بندی استوار از آجر و ساروج آن را از دیوار محافظ شهر جدا می ساخت. این خندق از نهر کرخسایا پر آب می شد. از پس به دروازه آهنین دیوار بیرونی شهر می رسید. بعد از عبور از این دروازه، دهلیزی سقف دار پدید می آمد که به طول صد ذراع بود و تمام فاصله دو دیوار «فصیل» را طی می کرد و تا دروازه دوم یعنی دروازه اصلی شهر ادامه می یافت و آنجا به درهای اصلی و آهنین و بزرگ شهر می رسید.

چهار دروازه شهر با خیابانهای وسیع و مستقیمی به هم متصل بودند. در وسط شهر میدان بسیار وسیعی ساخته شده بود که قصر منصور و مسجد جامع شهر را در آن بنا کرده بودند. این قصر که «قصر زرین» نام داشت^{۱۷} به صورت مربع بود و هر ضلع آن چهارصد ذراع طول داشت. در ورودی آن زرین بود و به همین جهت این قصر را قصر الذهب یا قصر باب الذهب می نامیدند. قبه ای سبز رنگ بر فراز ایوانی به بلندی هشتاد ذراع پیش روی قصر را زینت می داد. قصر بزرگ منصور و ایوان بلند و باشکوه آن روی به دروازه باب الکوفه ساخته شده بود. مسجد جامع شهر درست پشت قصر و رو به روی دروازه خراسان بود. این مسجد هم به شکل مربع بود و هر ضلع آن دویست ذراع طول داشت. ساختمانهایی که در کنار قصر و مسجد بنا شده بود مراکز نگهبانان حکومتی و شرطه بود.

قطر میدانی که قصر و مسجد و جایگاه محافظان و شرطه در آن قرار داشت، حداقل یک کیلومتر بود^{۱۸}. پس در واقع قصر منصور در میدانی وسیع و بسیار بزرگ اما خالی از ساختمانهای اداری و مسکونی قرار داشت. این فضای باز مرکز شهر «رُجه» نام داشت. به گفته یعقوبی یک دیوار مرکزی شهر را محصور کرده بود تا مورد محافظت قرار گیرد. دور این دیوار راهی برای عبور قرار داده بودند. برای همسین هیچ یک از گذرهای بخش مسکونی شهر بغداد به میدانی که دارالخلافه در آن بود باز نمی شد، و این قسمت کاملاً نفوذناپذیر و دست نیافتنی بود^{۱۹}.

برآمد از آنجا دور شود و محلی مناسب را که شرایط لازم در آن جمع باشد، برای مرکز حکومت بیابد. مأموران او به دنبال چنین سرزمینی به جستجو برآمدند. مدتی کار به تحقیق و جستجو گذشت. عاقبت به کمک خبرگان و دانایان، در ساحل غربی رود دجله و نزدیک مدائن محلی انتخاب شد که حائز جهات مثبت متعددی بود. می گویند: «در ماه ربیع الاول سال ۱۴۱، گرداگرد آن را خط برکشید، و آن را به شکل دایره قرار داد.»^۸

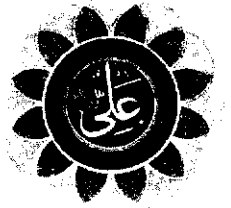
پی ریزی شهر طبق نظر منجمان در وقت مشخصی تعیین شد. منصور فرمان داد نقشه آن را در همان ابعاد اصلی با خاکستر مشخص کنند. بعد در محل آن خاکسترها، نواری از دانه های پنبه قرار دهند و آن را آتش بزنند؛ بدین ترتیب یکباره ترکیب و نقشه کلی شهر، با تمام خطوط و نقاط اصلی، به وسیله خطی از آتش در برابر چشم او تجسم یافت^۹.

تهیه مقدمات ساختمان شهر مدتی به طول انجامید. چهار سال بعد - در سال ۱۴۵ هـ ق - بنای آن شروع شد. شهر چنانچه اشارت رفت به صورت دایره ساخته شد. شکلی که برخلاف نظر تاریخ و جغرافیایانوسان قدیم^{۱۰} تازگی نداشت و در بنای شهرهای همدان و دارابجرد به کار رفته بود.

برای محافظت شهر دو دیوار قطور و بلند دور آن ساخته شد. یعقوبی در کتاب جغرافیای خود معتقد است که پهنای دیوار اصلی شهر در پایین نود ذراع و در بالا بیست و پنج ذراع و بلندی آن شصت ذراع بوده است^{۱۱}. او در کتاب تاریخ خود پهنای دیوار را در پایین هفتاد ذراع می داند^{۱۲}. دیگران قطر دیوار را از این کمتر دانسته اند^{۱۳}. بعد از این دیوار یک زمین خالی از بنا و ساختمان وجود داشت که «فصیل» نامیده می شد، و می توانست محل نقل و انتقالات نظامی و حرکات جنگی و دفاعی باشد. عرض فصیل صد ذراع بود، و بعد از آن دیوار دیگری ساخته شده بود که از نظر بلندی نصف دیوار قبلی حساب می شد. دیوارها با خشت های بسیار عظیم ساخته شده بودند. یک خشت کامل دویست رطل یا سیصد کیلو وزن داشت^{۱۴}.

برای این شهر چهار دروازه بزرگ قرار داده شد:

۱. دروازه بصره که در جنوب شرقی شهر و برکناره نهر صراة قرار گرفته بود.
۲. دروازه کوفه که در جنوب غربی ساخته شده بود، و کاروانهای حجاج از آن به سوی مکه می رفتند.
۳. دروازه شام که در شمال غربی باروی شهر جای داشت.
۴. دروازه خراسان که آن را باب الدوله می نامیدند، در شمال شرقی شهر واقع شده بود و به دجله منتهی



بعد از میدان مرکزی (= رُحبه) و دیوار آن و راهی که دور دیوار ساخته شده بود، بخش اداری و مسکونی شهر قرار داشت. به گفته یعقوبی:

پیرامون میدان بزرگ و گرداگرد آن خانه‌های فرزندان خردسال منصور، و غلامان و خدمتگزاران نزدیک وی و همچنین بیت‌المال و قورخانه و دیوان‌نامه‌ها و دیوان خراج و دیوان مهر و دیوان سپاه و دیوان نیازمندیها و دیوان چاکران و خدمتگزاران و آشپزخانه عمومی و دیوان هزینه‌ها قرار داشت.^{۲۰}

بر اساس این طرح، کاخ‌ها و خانه‌های کسان و معتمدان خلیفه حلقه‌ای محافظ بر گرد قصر او به وجود آورده بودند که می‌توانست در موقع بروز خطر سپری برای حفاظت او باشد. بعد از این حلقه، ادارات و دیوان‌خانه‌ها قرار داشت که چون سپر محافظ دیگری برای قصر خلیفه به حساب می‌آمدند. بعد از ادارات دولتی، خانه‌های سران و مأموران کشوری و لشکری قرار داشت که بسیاری از آنها «موالی» خاندان عباسی و بویژه منصور بودند، خلیفه به این گونه افراد زمین‌هایی در شهر و بیرون آن داده بود تا برای خود و بستگان و اطرافیان خویش خانه بنا کنند.^{۲۱} بدین ترتیب کسانی که با نظر شخص منصور و بر اساس معیار وفاداری نسبت به دولت عباسی انتخاب شده بودند بخش عظیمی از قسمت مسکونی شهر بغداد را در اشغال خویش داشتند.

در کنار بخش‌های مسکونی در تمام محلات شهر، زمین‌هایی برای ساختن مغازه و بازار اختصاص یافته بود. یعقوبی می‌نویسد: «به صاحبان هر بخش در هر محله به مساحت زمینی که به هر مردی» تفویض شده بود زمین‌هایی برای ساختن «دکانها و بازارها» داده شد. دستور منصور این بود که: «دکانها را با وسعت گیرند تا در هر محله بازاری عمومی مشتمل بر انواع داد و ستدها دایر باشد».^{۲۲}

نیروهای فراوانی محافظت پایتخت دولت عباسی را به عهده داشتند. دسته اول محافظان مخصوص خلیفه و کاخ او بودند که پایگاه و مرکز فرماندهی آنها در میدان مرکزی شهر در کنار کاخ جای داشت. دسته دوم شرطه یا پلیس شهری بود. مرکز این نیرو نیز در کنار کاخ زرین بود. دسته سوم مرابطان بودند که پایگاه‌هایشان در داخل گذرهای بخش مسکونی شهر جای داشت. علاوه بر اینها هر یک از دروازه‌های چهارگانه شهر به وسیله هزار تن سپاهی مسلح حراست می‌شد، و بر هر دسته یک فرمانده مخصوص ریاست داشت.^{۲۳}

هراس منصور نسبت به موقعیت خویش تا آنجا بود که

بعضی از مورخان گفته‌اند، او از زیرزمین قصر بزرگ خویش، راهی پنهان تا به بیرون شهر بغداد کشیده بود که در دو فرسخی شهر سر در می‌آورد تا اگر خطر به کنار یا حتی داخل قصر او رسید بتواند از راه مخفی جان خویش را نجات دهد.^{۲۴}

منصور با ایجاد این استحکامات و فراهم آوردن این مقدار محافظ و در نظر گرفتن جهات امنیتی زیادی که بخشی از آن را ذکر کردیم می‌خواست شهری به وجود آورد که بتواند او را - که از همه طرف در معرض تهدید و خطر بود - در پناه خود محفوظ بدارد. در واقع او با ساختن بغداد، شهری ساخته بود که همچون یک دژ نظامی مستحکم باشد. چنانچه به گفته اهل نظر بغداد آن روز یکی از تسخیرناپذیرترین شهرهای مشرق زمین به شمار می‌رفت.^{۲۵}

تمام تدبیرهایی که برای حفاظت و امنیت مرکز خلافت به کار رفته بود بزودی بی‌اثری خویش را نمایان ساخت. یک حادثه کاملاً خلاف انتظار اتفاق افتاد، یعنی همان کسان که محافظان شهر بودند به شورش برخاستند. این گونه بود که خطر خود را در کنار قصر زرین منصور نشان داد. ناگزیر وی به فکر چاره‌ای دیگر افتاد، و به اشاره یکی از سران دولت، ولیعهدش مهدی را با بخش بزرگی از سران و افسران لشکر به آن سوی دجله روانه ساخت، و در آن جا شهری بسان بغداد برپا کرد. این شهر در ابتدا به «عسکر مهدی» شهرت یافت. ولی بعدها به نام «رُصافه» و بغداد شرقی موسوم شد، و با انتقال حاکمان عباسی امثال هارون بدان جانب، به صورت مرکز قدرت در جهان اسلام درآمد.^{۲۶}

کشتار بنی هاشم در عهد منصور

در اینجا لازم است علت این همه محکم‌کاریهای منصور و ریشه هراس‌های او را بررسی کنیم. بنی عباس با تکیه به عشق و علاقه مسلمانان به اهل بیت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و اله و سلم - و با شعار «الرضا من آل محمد» یا دعوت به حکومت یک تن از اهل بیت نبوت، به قدرت رسیدند.^{۲۷} و این حکومت را با کشتن ابوسلمه خلّال که ملقب به وزیر آل محمد بود، و می‌خواست این قدرت را به آل علی - علیه الصلوة والسلام - منتقل سازد، شروع کردند. یعنی درست چهارماه بعد از اولین روزهای حکومت عباسی ابوسلمه به دست فرستادگان ابومسلم در شبی تارکشته شد، و این ترور را به خوارج نسبت دادند.^{۲۸}

بعد از حکومت سفّاح که در خونریزی و انتقامجویی

۲۰. البلدان / ۱۱، ترجمه فارسی.

۲۱. البلدان / ۱۳ تاریخ بغداد ۱/ ۸۴ - ۱۸۵ تاریخ الاسلام السیاسی ۲/ ۳۷۲.

۲۲. البلدان / ۱۳.

۲۳. البلدان / ۱۱ تاریخ بغداد ۱/ ۷۶ و ۱/ ۷۷ تاریخ الاسلام السیاسی ۲/ ۳۷۳ - ۳۷۴.

۲۴. تاریخ بغداد ۱/ ۱۷۷ این جوزی: مناقب بغداد / ۱۱ ج ۱۳۴۲ هـ.ق.

۲۵. دکتر مصطفی جواد و دکتر احمد سوسه، تخطیط بغداد / ۲۱، از کتاب بغداد جمع‌آوری چندتن از محققان عرب، ج بغداد ۱۹۶۱ م.

۲۶. طبری ۸/ ۳۷ - ۳۸ تاریخ الاسلام السیاسی ۲/ ۳۷۶ و الکامل فی التاریخ ۵/ ۶۰۲ ج بیروت ۱۴۰۲ هـ.ق.

۲۷. بلاذری: انساب الاشراف ۳/ ۸۲، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۲ و ۱۸۳ یعقوبی ۳/ ۱۸۱ طبری ۷/ ۳۵۸/ اخبار الطوال ۳۳۵/ البدیه و التاریخ ۶/ ۵۹ و ۶۲.

۲۸. یعقوبی ۳/ ۸۹ طبری ۷/ ۴۲۳ بلاذری ۳/ ۱۵۶ و ۱۵۷ مسعودی ۳/ ۲۷۰ ج اسعد داغر: الوافی بالوفیات ۱۷/ ۴۳۲ سیر اعلام النبلاء ۶/ ۵۹.



دورافتاده مخفی و متواری بودند. به عقیده بعضی از مورخان، فشار و شکنجه و آزاری که منصور بر پدرشان عبدالله بن حسن نواده امام مجتبی - علیه الصلوة و السلام - و دیگر بزرگان بنی هاشم آورد آن دو را به خروج و قیام واداشت.^{۳۷}

مسعودی گوشه ای از قساوت منصور در مورد علویان و بنی الحسن - علیه السلام - را در مروج الذهب آورده است:

در سال صد و چهل و چهار منصور عبدالله بن حسن و بسیاری از خویشان نزدیک ایشان را در بازگشت از سفر مکه به بند کشید. ابتدا آنها را از مدینه به ریزه انتقال داد، و در آنجا محمد بن عبدالله برادر مادری عبدالله بن حسن را برهنه هزار شلاق زد.

سپس از آنجا زندانیان را به کوفه منتقل ساختند، و در سردابی در زیرزمین حبس کردند. سرداب آن قدر تاریک بود که فرق روز از شب ممکن نبود. در زندان نیز هیچ گاه باز نمی شد، و زندانیان بالاچاره در همان جای تنگ قضای حاجت می کردند. بوی تعفن سخت آزاددهنده بود. رفته رفته پای زندانیان متورم می شد و آنها را از پای در می آورد. سرانجام نیز ساختمان زندان را بر سر ایشان خراب کردند.^{۳۸}

جریان شکنجه شدن و شلاق خوردن محمد بن عبدالله فرزند فاطمه بنت الحسین^{۳۹} - علیه السلام - را طبری با تفصیل بیشتری آورده است. او پدر زوجه ابراهیم عبدالله بن حسن بود، و از همین جهت هم به زندان و حبس گرفتار شده بود. وقتی او را به نزد منصور آوردند:

امر کرد لباس او را دریدند تا آنجا که بدن او برهنه و عورت او آشکار شد. سپس دستور داد او را به همان حال شلاق بزنند. در حالی که درد شلاق او را آزار می رسانید، منصور نیز به وی ناسزا می گفت. یکی از شلاق ها به صورتش برخورد کرد. محمد به جلال گفت: وای بر تو! از صورتم دست بردار که به خاطر حرمت رسول خدا - صلی الله علیه و اله و سلم - حرمت دارد. این سخن منصور را برانگیخت، و بیشتر به غضب آورد، و به جلال فرمان داد که شلاق را فقط به سر و صورت او بزند.

شاهدان عینی بعدها گفتند:

بنی الحسن - علیه الصلوة و السلام - را در غل و زنجیر به ریزه آوردند. در میان آنها محمد بن عبدالله (برادر مادری عبدالله بن حسن) نیز

گذشت^{۴۰} منصور به قدرت رسید (۱۳۶ هـ ق). او در برابر حکومت خویش چند مانع بزرگ می دید. اولین مانع عمویش عبدالله بن علی بود که فرماندهی بخش بزرگی از سپاه بنی عباس را به عهده داشت و به فرمان سفاح عازم جنگ با روم بود.^{۴۱} او با مرگ سفاح مدعی حکومت شده بود. منصور او را با حیلت و شجاعت ابومسلم از سرراه برداشت. لشکرش در سال ۱۳۷ هـ ق شکست خورد^{۴۱}، و خودش در زندان کشته شد.

بعد از او خود ابومسلم مشکل بود. او چندین بار در دوران قبل و بعد از خلافت منصور در برابرش گردن کشی کرده بود. ابومسلم خطری بالفعل برای حکومت خلیفه عباسی محسوب می شد. خطر از این جهت جدی بود که عمده افسران و سربازان دولت عباسی یعنی ایرانیان به او عشق می ورزیدند. این مانع با اعمال قدرت قابل رفع نبود. منصور با حیله و نیرنگ و به قساوت تمام این مسأله را نیز حل کرد و ابومسلم در حضور منصور به دست مأموران وی پاره پاره شد.^{۴۲}

فکری که به طور دائم منصور و حتی برادرش سفاح را به خود مشغول داشته بود، عبدالله بن علی یا ابومسلم نبود. هم سفاح و هم منصور همراه بنی عباس، دوبار با محمد بن عبدالله بن حسن ملقب به نفس زکیه بیعت کرده و او را به حکومت و خلافت پذیرفته بودند. و نیز در عالم اسلام مردم در جستجوی عدالت آل رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - با عباسیان عقد بیعت بسته و آنها را بر اریکه قدرت نشاندند. این دو جهت دغدغه خاطر دایم برای سفاح و منصور به بار می آورد^{۴۳}، بویژه که نفس زکیه و برادرش ابراهیم از ابتدای حکومت آل عباس پنهان شده و بر این دغدغه خاطر افزوده بودند.

منصور برای مقابله با قیام نفس زکیه، ساختمان شهر و حصار بغداد را نیمه کاره گذاشت و به کوفه آمد^{۴۴}. از آنجا عمویش عیسی بن موسی را با لشکری از خراسانیان به سوی نفس زکیه به مدینه فرستاد. این جنگ با کشته شدن محمد بن عبدالله بن حسن و یارانش که می کوشیدند جز به عدالت رفتار نکنند، پایان یافت. آنها با قساوت قتل عام، و به دار آویخته شدند^{۴۵}. بعد از این حادثه ابراهیم - برادر محمد - در بصره دست به قیام زد. این قیام قدرت و وسعت یافت و لشکر گسیل شده خلیفه عباسی در برابرش تاب مقاومت نیاورد و پا به فرار گذاشت. اما در آخرین ساعات و لحظات جنگ، ناگهان تیری به ابراهیم اصابت کرد و همین، کار او و لشکرش را تمام کرد. سر ابراهیم را پریدند و به نزد منصور آوردند^{۴۶}.

این دو برادر قبل از قیام، چنانکه اشارت رفت سال ها از ترس سفاح و منصور در کوهها و بیابانها و شهرهای

۲۹. یعقوبی ۱۸۹/۳
مروج الذهب ۲۲۲/۴؛ طبری
۴۵۹/۷؛ سیر اعلام النبلاء
۷۸/۶؛ در احوالات سفاح
۱۶۱/۶ در احوالات
عبدالله بن علی عموی سفاح
۲۰۸/۶ در احوالات ابن
هشیر ۵۸/۶ و ۵۹ احوالات
ابومسلم و بلاذری ۱۰۳/۳ و
۱۰۴.

۳۰. یعقوبی ۱۰۱/۳.
۳۱. طبری ۴۷۹/۷ -
۴۷۶؛ مسعودی ۲۸۸/۳
تجارب السلف/ ۱۱۲.
۳۲. طبری ۴۷۹/۷ -
۴۹۴؛ یعقوبی ۱۰۲/۳ -
۱۰۴؛ مسعودی ۲۸۲/۳ -
۲۹۳ و الاخبار الطوال/
۳۷۹ - ۳۸۳.

۳۳. «لما استخلف ابو جعفر
لم تكن له همه الا طلب محمد
و المسائلة عنه»، طبری
۵۱۸/۷؛ الکامل ۵۱۴/۵؛
الغانی.

۳۴. طبری ۵۶۳/۷، ۵۶۵
و ۶۱۹؛ الکامل ۵۳۴/۵ -
۵۳۵.

۳۵. طبری ۵۵۹/۷ -
۶۰۹؛ المنتظم ۶۸/۸.

۳۶. طبری ۶۴۶/۷ - ۶۴۷
و المنتظم ۸۸/۸.

۳۷. مروج الذهب ۲۹۵/۳
تاریخ الاسلام السياسي
۱۲۹/۲.

۳۸. مروج الذهب ۳
۲۹۹ - ۲۹۹.

۳۹. المنتظم ۹۴/۸
الکامل ۵۲۲/۵.



حضور داشت. رنگ و رو و شکل و شمایل او آن قدر زیبا بود که گویی از نقره خلق شده است. همه زنجیریان را به زمین نشانند. طولی نکشید مأموری به دنبال محمد بن عبدالله آمد و او را به نزد منصور احضار کرد. محمد برپا خاست و به نزد منصور وارد شد. لحظاتی بعد صدای شلاق به گوش رسید. وقتی محمد بیرون آمد، دیگر شناخته نمی شد؛ گویی یک زنگی سیاه پوست و سیاه چهره است. رنگ او عوض شده و خون از سر و صورت و بدنش جاری گشته و یکی از چشمهایش به خاطر ضربت شلاق از حدقه بیرون آمده بود. او را در کنار برادرش - عبدالله بن حسن بن حسن - نشانند. از عطش درخواست آب کرد. عبدالله بن حسن گفت: ای مردم! کیست که فرزند رسول خدا را سیراب کند؟ مردم از پاسخ دادن به او پرهیز می کردند...^{۴۰} طبری قتل بسیار فجیع محمد دیباج را نیز آورده است. او می گوید:

بنی الحسن - علیه السلام - را به نزد منصور آوردند. او به محمد بن ابراهیم بن حسن، نبیره حضرت مجتبی - علیه السلام - نگاهی کرد و گفت: آیا دیباج هستی؟ (محمد از بس زیباروی بود، مردم به او دیبا و پرنیان زرد می گفتند، و برای دیدن روی او به دیدارش می آمدند.) او در جواب گفت: آری! منصور گفت: به خدای سوگند! چنان تو را خواهم کشت که هیچ یک از خاندان تو را به آن صورت نکشته باشم. بعد دستور داد که آجرهای بخشی از یک ستون را بیرون آورند، و محمد دیباج را در حالی که زنده بود در حفره ای که در درون ستون پدید آمده بود قرار دادند، و روی آن را پوشیدند، و او را در درون ستون زنده زنده مدفون ساختند.^{۴۱}

محله کرخ

بازارهای شهر بغداد چنانکه گذشت در داخل محلات و بخش های مختلف شهر ساخته شده بود. بازرگانان با کالاهای مختلف به داخل شهر آمده و در بازارها به داد و ستد می پرداختند. صادرات و واردات به خاطر مرکزیت بغداد گسترش بیشتری یافت و در سال های بعد بغداد را به صورت یک قطب تجارت جهانی درآورد. اطلاعات ما در مورد بازارهای داخلی بغداد در اوایل ساخته شدن شهر بسیار کم است و منحصر به آگاهی های

اندکی است که یعقوبی یا خطیب گزارش کرده اند. طبق گفته یعقوبی در هر بخش از شهر همان طور که زمین برای سکونت به اشخاص مختلف داده شد برای ایجاد بازار و مراکز داد و ستد نیز زمین هایی اختصاص یافت و در آن زمین ها مغازه ها و بازارها ایجاد شد. قرار بود که: «دکانها را وسیع بسازند تا در هر محله بازاری عمومی مشتمل بر انواع داد و ستد دایر باشد.»^{۴۲}

منصور دوانیقی از اینکه بازارها را در داخل حصار شهر ساخته بود، پشیمان شد و آنها را به بیرون دروازه ها انتقال داد. ساختمان شهر بغداد در سال ۱۴۹ هـ ق پایان یافت و هشت سال بعد یعنی در سال ۱۵۷ هـ ق منصور دستور انتقال بازارها را به بیرون شهر صادر کرد.^{۴۳}

مورخان و جغرافیایان یسان در بیان علت این پشیمانی اتفاق نظر ندارند. خطیب در تاریخ بغداد می نویسد:

در همان اوایل که منصور از ساختن شهر بغداد فراغت یافته بود. فرستادگانی از جانب امپراتور روم به نزد او آمدند. وی دستور داد که آنها را به بالای دیوارها و سردر دروازه ها برده و بر فراز تمام دیوار بگرداند تا بتوانند شهر را از منظری که مشرف به آن است ببینند. بعد از آن در گوشه و کنار شهر برای تماشای بازارها و کوچه ها و ساختمان های آن گردش بدهند تا در نتیجه او بتواند از آنان در مورد پایتخت کسب نظر کند، و از جوانب مثبت و منفی آن آگاه گردد. پس از اتمام گردش و دیدن نقاط مهم شهر، رومیان را به نزد منصور بار دادند. او از ریاست هیئت نمایندگی امپراتور روم که یک سرهنگ رومی بود، سؤال کرد: این شهر را چگونه دیدی؟ وی پاسخ داد: ساختمان شهر را زیبا و به کمال دیدم، و تنها یک نقص در آن وجود دارد. منصور گفت: و آن چیست؟ وی جواب داد: بازارها؛ دشمنان تو و جاسوسان از هر سو و هر وقت که بخواهند به شکل تجار و به بهانه بازرگانی می توانند به شهر وارد شوند و شب اطراق کنند، و جستجو و کسب خبر کرده و از مقاصد تو مطلع شوند، بعد هم به سوی مقصد خویش رهسپار گردند. هیچ کس هم از ورود و خروج آنها اطلاع پیدا نکند. تجار معمولی نیز بدون اینکه قصد و غرضی داشته باشند اخبار تو را به همراه خویش به همه آفاق می برند. منصور سکوت کرد و هیچ نگفت. اما بعد از بازگشت فرستادگان دولت روم بلافاصله دستور داد که همه بازارها به بیرون شهر منتقل شود.^{۴۴} ساختمان اولیه بازار که طبق نقشه منصور و به دست

۴۰. طبری ۷ / ۵۴۲
مقاتل الطالبيين / ۱۴۹ -
۱۵۰، ج نجف، الکامل
۵۲۵/۵
۴۱. طبری ۷ / ۵۴۶
مقاتل الطالبيين / ۱۳۶
الکامل فی التاريخ ۵ / ۵۲۶.
۴۲. البلدان / ۲۴۲، ج
لیدن.
۴۳. تاریخ بغداد ۱ / ۷۹ -
۸۰؛ طبری ۵۲۸ / المنتظم
۱۹۴ / ۸
۴۴. تاریخ بغداد ۱ / ۸۰
طبری ۷ / ۶۵۳، المنتظم
۱۹۴ / ۸؛ معجم البلدان
۴۴۸ / ۳؛ مراصد الاطلاع ۳ /
۱۱۵۶



از فرات منشعب می‌شد و به دجله می‌ریخت، نهر قدیمی رُفیل بود که بعدها در عصر عباسی به نهر عیسی شهرت یافت. این عیسی عموی منصور عیسی بن علی بود. چون به دستور او بر وسعت و عمق این نهر افزوده شد و قابل عبور و مرور کشتی‌هایی شد که از راه رودخانه فرات به بغداد می‌آمدند، به نام او موسوم شد.

این نهر بزرگ در راه خویش از کنار آبادی‌های زیادی عبور می‌کرد، و در یک فرسخی بغداد به شهرک محول می‌رسید. در آنجا خود به شاخه خندق طاهر، صراة کبری و صراة صغری تقسیم می‌شد. خندق طاهر به سوی شمال جاری بود و نواحی غربی بغداد را مشروب می‌ساخت. اما صراة کبری و صغری هر دو به سوی کرخ می‌رفتند و این محله از آب آنها استفاده می‌کرد. سرانجام نیز به هم پیوسته و در کناره بغداد و زیر دروازه بصره به دجله می‌پیوستند.^{۴۵}

کرخایا نهر دیگری بود که از نهر عیسی جدا شده بود و در بغداد و کرخ جاری می‌شد.^{۴۹} یعقوبی می‌نویسد:

کاریزی که از رودخانه کرخایا ... سرچشمه می‌گرفت در طاقهایی که از پایین استوار و از بالا با ساروج و آجر محکم شده ... تا داخل شهر کشیده شده است، چنانکه در تابستان و زمستان در بیشتر شاه‌کوچه‌های محله‌های بغداد جریان دارد، و چنان مهندسی شده است که هیچ‌گاه آب آن قطع نمی‌گردید ...

بعد از آن به نهری که از کرخایا به محله کرخ می‌رود، اشاره دارد که نهرالدجاج نام داشته است:

و برای اهل کرخ و آنچه بدان وابسته است نهری کشید که به آن نهرالدجاج گفته می‌شود، و آن را بدان جهت نهرالدجاج نامیده‌اند که مرغ‌فروشان برای فروش مرغ آنجا می‌ایستاده‌اند.^{۵۲}

این نهرها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته نخست از نهرها برای شرب اهالی ساخته شده بود. آب این نهرها وقتی به قسمت مسکونی می‌رسید. به زیرزمین برده می‌شد و به این وسیله در تمام فصول سال، آب به محلات مختلف شهر بغداد می‌رسید و بی‌آبی به هیچ‌وجه به وجود نمی‌آمد. از نمونه این گونه نهرها، کرخایا را نام بردیم.

دسته دوم به ایجاد و توسعه باغها و بستان‌های اطراف شهر کمک می‌کرد. خوبی و فراوانی این آب‌ها و حاصلخیزی خاک، خرمی کم نظیری در بغداد و حوالی آن به وجود آورده بود. یعقوبی در این زمینه می‌نویسد:

مأموران او ساخته شد در جنوب بغداد و در میان دو نهر عیسی و صراة واقع شده بود. این دو نهر هر دو از فرات منشعب می‌شد و به دجله می‌ریخت و در جنوب بغداد جاری بود. بازار کرخ از هر دو دروازه باب‌الکوفه و باب‌البصره با شهر ارتباط داشت. در فرمان منصور در مورد تعیین کیفیت ساختمان این بازارها آمده بود که هر دسته‌ای از تجار و پیشه‌وران در مکانی خاص جای گیرند، و بویژه دستور داده بود که راسته قصابان در انتهای تمام بازارها قرار داشته باشد^{۴۵}، و این نشان می‌دهد که نه تنها تجار به کرخ رفتند بلکه کاسبکاران جزء نیز در این نقل و انتقال شریک بودند. تنها بعضی بقالان شهر اجازه یافتند در داخل شهر بمانند^{۴۶}. مسجد جامعی نیز برای این بخش پیش بینی شده بود تا اهل بازار و تجار در آن نماز گزارند، و به شهر نیابند. این مسجد در آینده یکی از چند مسجد مهم شهر بغداد شد^{۴۷}.

در این جابه‌جایی تنها تجارتخانه تجار و دکان کسبه به کرخ منتقل نشد بلکه رفته رفته خانه و محل سکونت آنها نیز بدانجا انتقال یافت. بدین ترتیب کرخ علاوه بر اینکه مرکز بازرگانی و داد و ستد شد، به عنوان جای زندگی هم مورد استفاده قرار گرفت.^{۴۸}

یعقوبی در کتاب البلدان که در حدود ۱۳۰ سال بعد از اتمام ساختمان بغداد نوشته شده است، تصریح می‌کند ابعاد محله مزبور از غرب به شرق دو فرسخ یا دوازده کیلومتر و از شمال به جنوب یک فرسخ یعنی شش کیلومتر بوده است. بنابراین در آن روزگار دیگر کرخ یک بازار نبود و حتی یک محله نیز به شمار نمی‌آمد بلکه به صورت یک شهر بزرگ با حدود ۷۰ کیلومتر مربع وسعت درآمد بود. اگرچه به طور قطع نمی‌توان آن را به صورت یک مربع مستطیل دقیق تصور کرد.

در سالها و دهه‌های بعد کرخ همچنان به آبادانی و رشد خود ادامه داد، تا آنجا که جغرافیایان نویسان معتبر قرن چهارم آن را آبادترین بخش‌های بغداد دانسته‌اند^{۴۹}؛ حتی اعتبار آن در این قرن به جایی رسید که قسمت غربی بغداد را کرخ نامیدند.

آبیاری، باغداری، کشاورزی و اقتصاد کرخ

سرزمینی که بغداد و کرخ در آن ساخته شد، یعنی زمین‌هایی که بین دو رود بزرگ فرات و دجله واقع شده‌اند، در قرون دوم تا چهارم هجری از آبادانی کم نظیری برخوردار بودند. همه این آبادانی از نهرهایی بود که از فرات جدا شده و به سوی دجله می‌آمد و این زمین‌ها را سیراب می‌کرد. یکی از مهمترین نهرهایی که

۴۵. تاریخ بغداد ۱ / ۸۰

معجم البلدان ۴ / ۴۴۸

۴۶. طبری ۱۷ / ۶۵۴

۴۷. ج. کرمیر: احیای

فرهنگی در عهد آل‌بویه /

۸۸ - ۸۹

۴۸. تاریخ بغداد ۱ / ۷۹

المنتظم ۸ / ۷۹

۴۹. احسن التقاسیم / ۱۳۰

چ لیسان؛ مسالک الممالک،

اصطخری / ۲۱۷، ج قاهره.

۵۰. تاریخ بغداد ۱ / ۱۱۱ -

۱۱۲؛ معجم البلدان

۳ / ۳۹۹؛ مرادالاطلاع ۳ /

۱۴۰۴

۵۱. تاریخ بغداد ۱ / ۷۹

معجم البلدان ۴ / ۴۴۶ -

۴۴۷؛ مرادالاطلاع

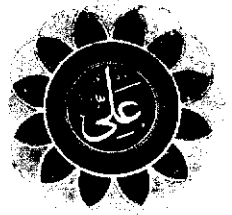
۳ / ۱۱۵۵

۵۲. البلدان / ۲۲، ترجمه

فارسی باندک تغییر در الفاظ؛

تاریخ بغداد ۱ / ۷۹ و

مرادالاطلاع ۳ / ۱۱۵۵



در واقع کشتی‌های بزرگ تجاری از فرات به نهر عیسی وارد شده و در این نهر تا شهرک محول پیش می‌رفت. در این نقطه کالاها به کشتی‌های کوچکتری منتقل می‌شد تا بتواند از پل‌های بسیاری که در نهرهای صرّاء کبری و صفری وجود داشت، بگذرد و به کنار بازارهای کرخ برسد^{۵۶}. این جریان تجاری به روشنی می‌توانست در رونق اقتصادی و پیشرفت صادرات و واردات بازار کرخ و بغداد مؤثر باشد. براساس مصادر قرن چهارم این ارتباطات اقتصادی تا بدان جا بود که بغداد به عنوان یک مرکز نقل در تجارت جهانی عمل می‌کرد و بازرگانانی که از چین در شرق تا فرانسه در غرب به تجارت مشغول بودند یکی از مراکز اصلی خویش را در آن جا قرار داده بودند^{۵۷}. بغداد یکی از دو مرکز تعیین‌کننده قیمت اجناس در اقتصاد جهانی شمرده می‌شد^{۵۸}.

ساکنین کرخ

از ساکنین اولیه کرخ، اطلاعات چندانی در دست نیست. چنانکه منابع مختلف می‌گویند طبق دستور منصور، ابتدا بازارهای بغداد به کرخ انتقال یافتند. در پاره‌ای از مآخذ قدیم دستور منصور در مورد نقل و انتقال مردم به کرخ نیز گزارش شده است^{۵۹}. این بازارها با نقشه‌ای که منصور خود رسم کرده بود ساخته شد و به زودی تجار و کسبه بغداد محل کار و منازل مسکونی خود را بدان جا انتقال دادند. لذا برای شناخت مردم ساکن کرخ، اول باید در جستجوی اطلاعاتی از مردم شهر بغداد

چنان آبها برایشان ریزش دارد که خرمابنهای حمل شده از بصره را کاشتند، و در بغداد بیشتر از بصره و کوفه و سواد (= عراق) به ثمر رسید، و درختها نشانیدند، و شگفت ثمر داد، و در اثر فزونی و خوبی آب، بستانها و باغها در محله‌های بغداد از هر طرف بسیار شد، و هر چه در هر سرزمین به عمل می‌آمد، در بغداد به عمل آمد^{۵۳}.

این یک گزارش معتبر از نیمه دوم قرن سوم بود. اما جغرافیانویسان قرن چهارم از خرمی و آبادانی بسیار گسترده تری گزارش می‌دهند. اصطخری و ابن حوقل می‌نویسند:

در فاصله میان بغداد تا کوفه، چنان باغها و مزارع به هم پیوسته‌اند که در تمام طول راه که سی فرسخ یا صد و هشتاد کیلومتر است قطع نمی‌شوند^{۵۴}.

دسته سوم نهرها در کار نقل و انتقال کالاهای تجاری و صادرات و واردات مورد استفاده قرار می‌گرفت. یعقوبی نوشته است:

نهر بزرگ عیسی برای کرخ و اهل آن حفر شده است. این نهر از فرات جدا شده و کشتیهای بزرگ که از شهر رقه می‌آیند، و در میان آنها آرد و انواع کالا از شام و مصر بار شده در آن وارد می‌شود، و تا دهانه‌ای که بر آن بازارها و دکانهای بازرگانان است می‌رسد، و هیچ وقت این رفت و آمد تعطیل نمی‌شود^{۵۵}.

۵۳. البلدان / ۲۲-۳۳، ترجمه فارسی.
۵۴. مسالک الممالک / ۸۴-۸۵، ج لیدن؛ صورة الارض / ۲۱۷، ج قاهره؛ تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان / ۱۸۸/۲.
۵۵. البلدان / ۲۵۰، ج لیدن / ۲۲ ترجمه فارسی.
۵۶. مسالک الممالک / ۸۴-۸۵؛ صورة الارض / ۲۱۷؛ تاریخ بغداد / ۱-۱۱۱ - ۳۹۹/۳، معجم البلدان / ۱۱۵.
۵۷. ابن فقیه همدانی، مختصر کتاب البلدان / ۲۷۰، ج لیدن.
۵۸. آدم منتز: الحضارة الاسلامیه / ۲۷۲/۲.
۵۹. طبری / ۷ / ۶۵۴، و تاریخ بغداد / ۱ / ۷۹، المنتظم / ۷۹/۸.
۶۰. از جمله نگاه کنید به: یعقوبی، تاریخ / ۳ / ۱۱۸ و ۱۲۳.
۶۱. نگاه کنید به: طبری / ۷ / ۵۰۸، ۵۷۹-۵۷۸ و ۵۹۳ و ۶۲۱، مختصر کتاب البلدان / ۱۳۲.
۶۲. البلدان / ۲۵۳، ج لیدن.
۶۳. سلاذری: انساب الاشراف / ۳ / ۲۱۲.
- فتوح البلدان / ۳۰۲.
۶۴. البلدان / ۲۴، ترجمه فارسی؛ تاریخ بغداد / ۸۸/۱.
۶۵. البلدان / ۱۵، ترجمه فارسی.





بغداد بود. او در آنجا محله‌ای ساخت. به گفته یعقوبی: «محله حمید در کنار صرّاء علیا واقع است، و سرای حمید و اصحاب وی و جماعتی از خاندان قحطبه بن شیبب آنجاست. ۶۷»

در بخشی دیگر از بغداد منصور قطعه زمینی به حسن بن قحطبه برادر حمید از امیران لشکر و رجال دولت خویش داد، و در آن زمین منزل وی و منازل بستگانش ساخته شد. ۶۸ بیرون دروازه بصره و مشرف بر دجله و صرّاء، محله وضّاح قرار داشت ۶۹. وضّاح از موالی منصور و رئیس انبار اسلحه او بود که محله او به قصر وضّاح شهرت داشته است. در کنار باب الکوفه قطعه زمین سلیم مولای دیگر منصور قرار داشت که رئیس دیوان خراج بود ۷۰. اولین رئیس شرطه منصور، عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی است ۷۱ که بعدها به استانداری خراسان رسید. زمینی که به او بخشیده شد در ناحیه دروازه خراسان بود ۷۲. رئیس دیگر شرطه مسیب بن زهیر ظبی بود. در بین دو دروازه کوفه و بصره زمینی به او داده شد، «و سرای مسیب و هم مسجد مسیب که مناره‌ای بلند دارد آنجا واقع است. ۷۳»

این همه که آوردیم چند نمونه بود از زمین‌هایی که منصور به سران و ارکان دولت و لشکر خویش داده بود. این کسان که اغلب با خویشان و اطرافیانشان به بغداد آمده و آنجا زندگی می‌کردند بخشی از بافت جمعیتی این شهر را تشکیل می‌دادند. طبقات پایین‌تر که مأموران دولت و افسران و سربازان سپاه منصور را تشکیل می‌دادند نیز زمین گرفتند و در بغداد و اطراف آن خانه ساختند و زندگی کردند. به نمونه‌هایی از این کسان اشارت می‌کنیم تا به شناخت بیشتری از جمعیت شهر بغداد برسیم.

یعقوبی از محله کرمانیها و قطعه زمین رباوه کرمانی و اصحابش و نیز از زمین‌های ماهان صامغانی ۷۴ و مرزبان فاریابی و یاران آنها یاد می‌کند. و نیز از محله خوارزمی‌ها که حارث بن رقاء خوارزمی و اطرافیانش در آن بودند، و محله خلیل بن هاشم باوردی ۷۵ و زمین سلامه بن سمعان بخارایی و اصحابش و مسجد بخارایی‌ها در آنجا و قطعه زمین مروودیان و محله ابویوب خوزستانی موریانی ۷۶ و قطعه زمین فضل بن سلیمان طوسی و قطعه زمین عباد فرغانی و اصحاب فرغانی او و بسیاری دیگر نام می‌برد.

اینها همه ایرانیانی بودند که از شهرهای مختلف - بیشتر از خراسان قدیم - آمده بودند و در بغداد منزل و مسکن داشتند. اما علاوه بر اینها از مردم سرزمینهای دیگر نیز کسانی را در بغداد می‌شناسیم که یعقوبی از آنها اسم برده و خطیب به پاره‌ای از آنها اشارتی دارد. از جمله

در سال‌های اولیه بنای آن باشیم.

منصور به فرزندان و نوادگان خویش و بزرگان خاندان عباسی، در بغداد و اطراف آن زمین‌هایی وسیع بخشید. یعقوبی نام عده‌ای از اینان را ذکر می‌کند. از جمله مهدی، جعفر و صالح پسران منصور؛ و عیسی و جعفر نوادگان عیسی بن علی و اسماعیل بن علی و قثم بن عباس و عبدالوهاب بن ابراهیم و عباس بن محمد و سری بن عبدالله و اسحاق بن عیسی، عمو و عموزادگان او هستند. هر کدام از اینها دارای زمین‌های بسیار شدند و باغات و قصرهایی برای خود و اطرافیانشان بنا کردند.

از اینها که بگذریم منصور زمین‌هایی در داخل حصار بغداد و بیرون آن به دولتمردان و کارگزاران کشور و فرماندهان لشکر و سرداران سپاه واگذار کرد. وزرا و سران دولت و ارکان کشور و لشکر او مخلوطی از ایرانی و عرب بودند ۶۰. این اولین باری بود که ایرانیان در دولت خلفا مناصب و مقاماتی بدین بلندی می‌یافتند. سربازان و افسران منصور اغلب ایرانی و بیشتر از مردم خراسان بودند ۶۱.

از جمله ایرانیانی که در دولت عباسی به مقامات بلند رسیدند برمکیان بودند. برامکه به صورت خانوادگی از ابتدای عصر دولت عباسیان به خدمت آنان درآمدند و بیشتر کاتب، ندیم، امیر و وزیر بودند. آنها در عصر هارون بالاترین درجات را داشته‌اند. منصور به جد این خاندان یعنی خالد در جانب شرقی بغداد زمین داد، و او و فرزندان او در آنجا خانه و باغ و قصر ساختند ۶۲.

ربیع بن یونس یکی دیگر از رجال دولت عباسیان بود که ریشه ایرانی داشت ۶۳. وی در عصر حکومت منصور حاجب دربار او شد، و خاندان او به مقامات بلند رسیدند، و پسرش فضل بن ربیع که در افول قدرت برامکه دست داشت وزارت هارون یافت. منصور در داخل شهر بغداد زمین بزرگی به ربیع بخشید که «قطیعه» ربیع نام یافت. زمینی نیز در بیرون شهر به او داده شد که او در آن «بازارها و مستغلات ساخت. ۶۴»

یقظین بن موسی یکی از رجال دولت منصور و از اصحاب دعوت عباسیان بود. او در طول سال‌های حکومت سفاخ و منصور به مقامات مختلف نایل آمد. فرزندش علی بن یقظین در عصر هارون وزارت یافت. منصور بیرون شهر بغداد در کنار نهر صرّاء به یقظین زمین داد ۶۵. این خاندان کوفی و از موالی بنی‌اسد بودند ۶۶.

حمید بن قحطبه از امیران لشکر عباسی و استاندار خراسان در عصر منصور و مهدی است. او فرزند قحطبه بن شیبب طائی از سرداران و از نقبای عباسیان است. زمینی که منصور به حمید داد در قسمت جنوبی بیرون شهر

۶۶. رجال النجاشی / ۲۷۳، ش ۷۱۵.

۶۷. البلدان / ۱۶، ترجمه فارسی.

۶۸. البلدان / ۱۱۸، تاریخ بغداد / ۱ / ۸۵.

۶۹. البلدان / ۱۷، ترجمه فارسی؛ تاریخ بغداد / ۱ / ۱۸۹، وضاح شروی، اهل شراة است که قریه‌ای است در شام. مرصداطلاع / ۲ / ۷۸۸، انساب سمعی / ۳ / ۴۲۳.

۷۰. البلدان / ۱۶.

۷۱. ————— سلاذری: انساب الاشراف / ۳ / ۲۲۷.

۷۲. البلدان / ۲۱.

۷۳. البلدان / ۱۵.

۷۴. صامغان ناحیه‌ای است در شمال ایران. مرصداطلاع / ۲ / ۸۳۰.

۷۵. باورد همسان ایبورد از شهرهای خراسان قدیم است که میان سرخس رنسا واقع بوده است. مرصداطلاع / ۱ / ۱۵۹.

۷۶. موریان آبادی بزرگی بوده است در اطراف اهواز. البلدان / ۱۹-۲۰.

۷۷. شهری است در شمال عراق. مرصداطلاع / ۱ / ۳۸۹.

۷۸. شهری است مشهور میان دمشق و حلب. مرصداطلاع / ۱ / ۴۲۵.

۷۹. البلدان / ۱۵، ترجمه فارسی و تاریخ بغداد / ۱ / ۸۶.

۸۰. البلدان / ۱۴، ترجمه فارسی با انکشاف و تغییر در الفاظ.

۸۱. همان / ۲۵، با تغییر در الفاظ.

۸۲. همان / ۱۷.

۸۳. در کتب تاریخی مکرر با این کلمه برخورد می‌کنیم.



عربها، تركها، حرانی‌ها^{۷۷}، اهل حمص^{۷۸}، یمامه و آفریقا.

یعقوبی در مورد عرب‌ها می‌نویسد:

در کنار رودخانه صراة، قطعه زمین صحابه است، و اینان از قبیله‌های مختلف عرب از قریش و انصار و ربیعه و مضر و یمن بودند.^{۷۹} اما در مورد غیر عرب‌ها اطلاع چندانی به دست نمی‌دهد. البته اینها تعدادشان به اندازه ایرانی‌ها نبوده است. مقصود از صحابه در اینجا به تصریح خطیب در تاریخ بغداد، یاران و علاقمندان منصور دوانیقی است. یعقوبی اطلاعات کم اما مهم دیگری نیز در مورد مردم ساکن بغداد به دست می‌دهد. او می‌نویسد منصور دستور داد:

در همه محله‌ها... از زمین‌هایی که به فرماندهان و سپاهیان بخشیده است، مساحت معینی را به بازرگانان و مردم معمولی و اهالی دیگر بلاد اختصاص دهند تا آن را بنا کنند و در آن ساکن شوند.^{۸۰}

در جای دیگر در تکمیل این گزارش می‌گوید:

در هر محله و ناحیه‌ای در فواصل موجود میان قطعه زمین‌های بخشیده شده، خانه‌های سپاهیان و دیگر مردمان از دهقانان و بازرگانان و سایر مردمان قرار دارد.^{۸۱} و نیز در جایی دیگر می‌نویسد:

در پشت قلعه زمین ربیع، خانه‌های بازرگانان و مردم متفرقه از هر سرزمینی است، و هر گذری به نام اهل آنجا و هر کویی به نام سکنه آن معروف است.^{۸۲}

براساس این گزارش‌ها، آنچه ما می‌دانیم این است که مردمی که در نیمه قرن دوم هجری، یعنی زمان منصور در بغداد سکونت داشتند به چهار دسته تقسیم می‌شدند:

۱. اولین دسته دولتمردان و سرداران درجه اول بودند که هر کدام با اطرافیان و خاندان خویش در آنجا منزل داشتند. از این دسته علاوه بر نزدیکان منصور مثل عموها و عموزاده‌ها، از خاندان برمکی و خاندان ربیع و خاندان قحطبه نیز یاد کردیم.

۲. دسته دیگر رجال درجه دوم کشوری امثال رئیس دیوان صدقات و رئیس دیوان مظالم و افسران عالی‌رتبه (= قواد)^{۸۳} بودند. اینان نیز زمین‌هایی بزرگ گرفته و با همراهان و اقوام خود در آن زمینها قصر، خانه، باغ، گذر و محله ساخته بودند. بسیاری از این دو طبقه از موالی منصور بودند و تعداد قابل توجهی از آنها ایرانی بودند. البته عرب نیز در میان آنها کم نبود.

۳. در مرحله سوم افسران جزء و سپاهیان^{۸۴} و کارمندان دیوانی قرار داشتند. در میان اینها بویژه در سپاهیان منصور تعداد قابل توجهی از نژاد ایرانی وجود داشت. معیار اصلی در جمع کردن و سکونت دادن اینها در بغداد این بود که نسبت به خلیفه عباسی وفادار باشند.

به نظر می‌رسد که اغلب جمعیت بغداد را این گونه وابستگان به دولت عباسی تشکیل داده باشند؛ اما چنانکه دیدیم علاوه بر اینها از بلاد مختلف عالم اسلام نیز کسانی به این شهر هجرت کرده بودند، و بازرگانی و صنعتگری و کشاورزی و دیگر شغل‌ها را به عهده داشتند. یعقوبی در مورد صنعتگران می‌نویسد: «صنعتگران ماهر از هر جا به بغداد انتقال داده شده و از هر ناحیه بدانجا روی نهادند.^{۸۵}»

۴. دسته چهارم ساکنان بغداد طبقه کسبه و بازرگانان بودند. مصادر ما چندان چیزی در مورد نژاد، قبیله و وطن اصلی این کسان به دست نمی‌دهد. تنها چیزی که به طور روشن در مورد ایشان می‌دانیم شغل آنهاست. البته طبق قرائن موجود^{۸۶}، ممکن است در این دسته هم، ایرانیان تا حد زیادی بر دیگر ملل غلبه داشته باشند.

مذهب تشیع در کرخ

منابع تاریخی از مذهب و اعتقادات مردم کرخ، در روزگار اولیه آن سخنی نمی‌گویند. به نظر می‌رسد این مردم یا سایر مردم بغداد از نظر مذهب اختلافی نداشته‌اند و همه به مذهب رسمی و دولتی پایبند بوده‌اند. اما از اوایل قرن چهارم بحث از تشیع مردم آن ناحیه در مصادر تاریخی آمده است.

از جمله در سال ۳۳۱ هجری یعنی حدود ۱۸۰ سال بعد از ساخته شدن شهر بغداد، مورخان از قوت یافتن و گسترش تشیع در آن سخن گفته‌اند^{۸۷}. در سال ۳۶۱ هجری، یعنی سی سال بعد، کرخ مرکز شیعه شمرده می‌شود^{۸۸} و رفته رفته محلات دیگری در اطراف آن و نیز در جانب شرقی بغداد به وجود می‌آید که شیعه‌نشین است. از جمله: برکه زلزل در جنوب غربی کرخ و میان این محله و نهر صراة^{۸۹}، و محله نهرالدجاج در حاشیه شمالی کرخ در کنار رود کرخایا^{۹۰}، و محله باب الطاق در جانب شرقی که محله‌ای بزرگ است^{۹۱}. در سال ۳۸۲ هجری از تشیع اهالی این محله بزرگ گزارش شده است^{۹۲}.

عواملی که ما برای تحول مذهبی این بخش از بغداد تصور می‌کنیم چند چیز است:

۱. اولین عامل وجود مسجد براتا در جنوب غربی یا

- نگاه کنید به: طبری ۵۰۳/۷، ۵۲۶ و ۵۳۰ و البلدان / ۲۲۲ و ۲۵۴.
۸۴. یعقوبی در کتاب البلدان در این مورد کلمه «جند» به کار برده است. ص ۲۴۶ / ج لیدن / ص ۲۵۳.
۸۵. البلدان / ۲۵۱، متن / ۲۳، ترجمه فارسی.
۸۶. یعقوبی از حضور بازرگانان خراسانی در بغداد محله باب‌الشم و بیرون دروازه کوفه سخن گفته است. البلدان / ۲۴۵ و ۲۴۸.
۸۷. المنتظم ۲۷/۱۴، حوادث سال ۳۳۱ هجری.
۸۸. الکامل فی التاریخ / ۸، ۶۱۹.
۸۹. معجم البلدان ۱/۴۰۲، مرادالاطلاع ۱/۱۸۸.
۹۰. معجم البلدان ۵/۳۲۰ و مرادالاطلاع ۳/۱۴۰۲.
۹۱. معجم البلدان ۱/۳۰۸ و ۵/۴.
۹۲. البدایة و النهایة ۳۱۱/۱۱.
۹۳. معجم البلدان ۱/۳۶۲-۳۶۳.
۹۴. رجالیون در سال وفات او اختلاف شدید دارند. نگاه کنید به: معجم رجال‌الحديث ۱۹ / ۲۷۱ - ۲۹۴ و منتهی المقال ۶ / ۴۲۴-۴۲۶.
۹۵. الفهرست، محمدبن اسحاق ندیم / ۲۲۳، ج تهران، تحقیق رضا تجدد.
۹۶. اختیار معرفة الرجال / ۲ / ۵۲۶، ج آل‌البیت.
۹۷. نگاه کنید به: معجم رجال‌الحديث ۱۹ / ۲۹۴-۲۹۶، ج ۳ / ۱۴۰۳.
۹۸. الندیم، الفهرست / ۲۲۳ و الطوسی، الفهرست / ۳۵۶، ج اشهرنگر.
۹۹. یعقوبی، التاریخ ۳ / ۱۵۴؛ تاریخ فخری / ۲۶۹، ترجمه وحید گنپایگانی، تجارب السلف / ۱۴۰.



۱۰۰. نگاه کنید به:
الطوسی، النبیة / ۲۴۴-
۲۱۴، ج نجف ۱۳۸۵.
۱۰۱. وفيات الاعیان
۳/ ۴۲۹-۴۲۱، تحقیق
الدكتور احسان عباس.
۱۰۲. همان / ۲-۳۵۴-
۳۵۶.
۱۰۳. مراجعه کنید به:
علی اصغر فقیهی، آل بویه و
اوضاع زمان ایشان،
ج ۱۳۷۵؛ ج ۱، ج ۱، کرم،
احیای فرهنگی در عهد
آل بویه، ترجمه ۱۳۷۵؛
کلود کاهن، آل بویه،
دانشنامه ایران و اسلام،
۱۶۵-۱۵۴.
۱۰۴. نگاه کنید به: عباس
اقبال، خاندان نوبختی، ج
۱۳۱۱ و محمد بن اسحاق
ندیم، الفهرست / ۲۲۵-
۲۲۶.
۱۰۵. نگاه کنید به:
سیدحسن موسوی خراسان،
مقدمه تہذیب الاحکام / ۱-۵-
۴۳، سارتین مکدرمسوت،
اندیشه های کلامی شیخ مفید،
ترجمه احمد آرام.
۱۰۶. الفهرست / ۲۲۶.
۱۰۷. شرح نهج البلاغه،
ابن ابی الحدید / ۴۱/۱،
تحقیق محمد ابوالفضل
ابراہیم.
۱۰۸. همان / ۱-۳۴.
۱۰۹. یوسف الہادی،
المجالس الشیعیہ للبحث و
الدرس و المناظرۃ بمدینة
بغداد / ۴۰.
۱۱۰. در مورد دارالعلم
سیدمرتضی و کتابخانه او نگاه
کنید به: لسان المیزان / ۴
۲۲۳ و ریاض العلماء / ۴/ ۴۱
و در مورد دارالعلم و کتابخانه
شاپور نگاه کنید به: المنتظم
/ ۱۴ / ۳۶۶؛ معجم البلدان
۱/ ۵۳۴.

۲. روی کار آمدن وزرای شیعی مقتدر و سخاوتمندی چون ابوالحسن علی بن محمد بن موسی مشهور به ابن فرات^{۱۱۱} (متوفای ۳۱۲ھق) و ابونصر شاپور بن اردشیر^{۱۱۲} (۴۱۶ھق)؛

۳. برآمدن آل بویه بر سریر قدرت (حدود ۳۲۰ تا ۴۴۸) و پای گذاردن قدرتمندان آنها به پایتخت خلافت یعنی بغداد^{۱۱۳}؛

۴. پدید آمدن متکلمان بزرگ شیعی چون ابوسهل علی بن اسماعیل نوبختی (۳۳۱-۲۳۷ھق) و دیگر بزرگان این خاندان در قرون سوم و چهارم، و اعتبار علمی و اجتماعی ایشان بویژه در بغداد^{۱۱۴}.

در چنین شرایط و احوال، نوجوانی به نام محمد بن محمد بن نعمان که در یکی از قراء اطراف بغداد یعنی عکبرا متولد شده بود به بغداد هجرت کرد. وی در این شهر آنچه که از ادب، کلام، فقه و حدیث و ... ممکن بود آموخت و مرتبتی بسیار بلند در علم و عمل به دست آورد. او در جوانی لقب مفید یافت، و رفته رفته یکی از بزرگترین عالمان و متکلمان عصر خویش شد. مفید مرکز تعلیم و تدریس خویش را در شهر بغداد و محله کرخ قرار داد، و به زودی این مرکز به صورت یکی از مراکز علوم و معارف اهل بیت درآمد و طالبان علم را از نقاط مختلف عالم اسلام به سوی خویش جلب کرد^{۱۱۵}. محمد بن اسحاق ندیم مورخ و کتاب شناس بزرگ آن عصر در حق وی می گوید: «در عصر ما ریاست متکلمان شیعه به او رسیده است.»^{۱۱۶} مفید مجالس تعلیم خود را اغلب در منزل یا مسجد و در محله درب ریاح از محلات کرخ برپا می ساخت؛ و در همین مسجد بود که علویه والده سیدمرتضی و سیدرضی (ره) دو فرزندش را به حضور شیخ آورد و جهت تعلیم و تربیت به ایشان سپرد^{۱۱۷}.

خانه پدری سیدمرتضی و سیدرضی (ره) در محله باب الحول بود^{۱۱۸}. سیدمرتضی علم الهدی (ره) در محله برکه زلز در جوار کرخ خانه ای داشت^{۱۱۹}. دارالعلم و کتابخانه بزرگی که سیدمرتضی تأسیس کرد و نیز دارالعلم و کتابخانه عظیم ابونصر شاپور بن اردشیر وزیر که از بزرگترین مراکز علمی و از مهمترین کتابخانه های آن روز جهان اسلام بود، در ناحیه کرخ تأسیس شدند^{۱۱۱۰}.

قبله محله کرخ است. مورخان گفته اند این مسجد سال ها قبل از بنای بغداد برپا بوده و آن را در محلی که امام امیرالمؤمنین - علیه الصلوٰۃ والسلام - در راه جنگ نهر اوآن در آن نماز خواندند، ساخته بودند^{۹۳}. مسجد برائا می تواند یکی از عوامل جذب علائق شیعی به این ناحیه بوده باشد.

۲. قبر مطهر و مقدس حضرت امام موسی بن جعفر - علیهما السلام - که در زندان هارون به شهادت رسیدند و در بیرون بغداد در قبرستان قریش دفن شدند، می تواند عامل دیگری برای جلب توجه و علاقه شیعیان از نقاط مختلف عراق و ایران به این شهر باشد.

۳. عامل دیگری که به نظر بسیار مهم می تواند باشد، حضور متکلم بزرگ شیعی هشام بن الحکم متوفای ۱۹۰ یا ۱۹۹ھق^{۹۴} در بغداد و در محله کسرخ است. در احوالات هشام که از اصحاب خاص امام صادق و امام کاظم - علیهما السلام - بوده، آمده است: او در اصل کوفی بود و به بغداد نقل مکان کرد، و در کرخ سکونت گزید^{۹۵}. رجالی مشهور شیعی کشی از فضل بن شاذان، محدث و متکلم و رجالی متقدم نقل می کند: هشام اصلی کوفی داشت. اما محل تولد و نشو و نما او واسط بود. من خانه او در واسط را دیدم. تجارتش در بغداد در محله کرخ قرار داشت، و خانه اش (در آنجا) کنار قصر وضاح در راه برکه بنی زرزور بود^{۹۶}. همه رجالیون و مورخان محل تجارت هشام و محل سکونت او آخر عمر او را در بغداد و محله کرخ می دانند^{۹۷} و در این اختلافی ندارند. اما در سایر حوادث زندگی او اختلاف نظر شدید است.

آیا انتخاب این مرکز تجارتي و مهاجرت به بغداد و سکونت در کرخ یک اتفاق ساده و عادی بود یا به خاطر یک نوع همفکری و همسانی عقیدتی اتفاق می افتاد و یا به دستور امامان آن عصر - علیهم السلام - برای تبلیغ و ترویج تشیع انجام می شد؟ نمی دانیم؛ در هر صورت حضور این متکلم بزرگ که در بزرگترین مجالس کلامی آن روز جهان اسلام، به عنوان داور و رئیس جلسه حضور می یافت^{۹۸}، می توانست در سرنوشت عقیدتی مردم محله کرخ تأثیر بگذارد^{۹۹}.

عواملی که برشمردیم و عوامل احتمالی دیگری که چندان برای ما شناخته نیست و حضور نواب امام عصر - عج - در شهر بغداد^{۱۱۰} راه را برای گسترش تشیع تا اوایل قرن چهارم آماده ساخت. عوامل دیگری نیز در قرن چهارم و قبل و بعد آن پدید آمدند که به ظهور و بروز قدرتمندان مذهب شیعه در جامعه اسلامی، بویژه در بغداد کمک کردند که عبارتند از:

۱. ضعف رو به گسترش دستگاه خلافت عباسی؛